

اصلاحات ارضی

(دراوان)

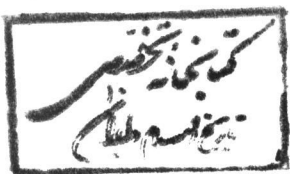
ب - جزئی

وی
(۱)
۱
۲

نسر کلسر ح

بهاء ۲۵ رمال

سناد نس ۷۲۳



تحلیل مختصری از
" تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران "
در دورهٔ معاصر

* فصل دوم *

فهرست

<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>
مقدمه	۳۰
تحلیلی مختصر اصلاحات ارضی در ایران	۹۰
چه عواملی امکان داد تضاد بصورت مسالمت- آمیز حل شود؟	۱۲۰
موقعیت و نقش طبقات، قشرها، جریانها و عوامل مختلف در جریان اصلاحات ارضی	۱۶۰
۱- موقعیت بورژوازی کمپرادور و غیر بوروکرات	۱۶
۲- موقعیت دربار و بورژوازی وابسته به انگلستان در اصلاحات ارضی	۱۸۰
۳- موقعیت خلق در برابر اصلاحات ارضی	۱۹
۴- موقعیت قشر روحانی در برابر اصلاحات	۲۷
۵- موقعیت امریکا در جریان اصلاحات	۳۱۰
آثار و نتایج رفرم در شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران	۳۳۰
آثار رفرم در روستا و موقعیت طبقات دهقانان	۳۳
آثار رفرم بر بورژوازی کمپرادور	۳۴۰
آثار رفرم در دستگاه حاکمه	۳۵۰
آثار رفرم بر نیروهای خلق و جنبشهای رهایی بخش	۳۵۰

مقدمه

برای برخی افراد که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند در تحلیل شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران مشکل لاینحلی پیش آمده است . تحلیل اصلاحات ارضی و نتایج آن گره اصلی این مشکل بشمار میرود . خلاصه تحلیل این جریانها در استدلال زیر بیان میشود :

فئودالیزم ، سیستم حاکم بر جامعه بوده و روابط فئودالی بخشی از زیربنای جامعه بشمار می‌رود . دگرگونی بنیادی جامعه که بتواند یک سیستم را نابود کند و روابط زیربنایی را ملغی سازد تنها در یک انقلاب تحقق می‌یابد . اگر بپذیریم که اصلاحات ارضی منجر به الغای فئودالیزم شده است پس باید بپذیریم که یک انقلاب روی داده و از آنجا که هیچ انقلابی بدون نیروی انقلابی و رهبری انقلابی انجام نمیشود . پس باید بپذیریم که رژیم خصلت انقلابی دارد و چون بر همه آشکار است که رژیم چنین ماهیتی ندارد و انقلابی رخ نداده پس فئودالیزم گر چه تغییر کرده ولی همچنان سیستم حاکم است و در ایران سیستم نیمه فئودال - نیمه مستعمره استقرار دارد .

آنگاه این جریانها براساس این استدلال سعی می‌کنند فئودالیزم را به ما نشان بدهند در این راه به استدلالهایی از این قبیل برمیخوریم :

از آنجا که پس از تقسیم ارضی در بخش عمده این اراضی روابط سرمایه‌داری در تولید حاکم نشده پس روابط فئودالی در این حیطه برقرار است .

همچنین چون در برخی نواحی (مثل کردستان) مراحل ازاصلاحات ارضی انجام نیافته پس این خود دلیل دیگری بر ادامه این سیستم است . عده‌ای یا فراتر گذاشته و استدلال می‌کنند که چون در ایران سیستم سرمایه‌داری بدانگونه که در اروپا و امریکا دیده میشود ، بچشم نمیخورد بنابراین پدیده‌های صنعتی ،

بازرگانی، مالی و آنچه که سرمایه‌داری وابسته نامیده میشود همان " نیمه - فئودال " است.

باین ترتیب صاحبان کارخانه‌ها (مثلاً " ایران ناسیونال) همان فئودالها هستند و کارگران آنها همان رعیت‌ها. مزرعه جای خود را به کارخانه داده و محصولات کشاورزی جای خود را به محصولات صنعتی. ما بخاطر این نحوه استدلال در برابر ارسطوی بزرگ سر تعظیم فرود آورده و به این دیالکتیسیسم‌ها که اینچنین " دیالکتیکی " به شناخت پدیده‌های اجتماعی توفیق یافته‌اند درود میفرستیم و مقدمتا " یادآور میشویم که جای بسی تأسف است که بعضی از نمایندگان این طرز استدلال و عده‌ای از طرفداران برجسته این ترزا هنگامی دست از دگماتیسم خود بر میدارند که کار از کار گذشته و در برابر دوربین تلویزیون شرمسارانه به اشتباه خود اعتراف کرده و با " وجدانی " ناراحت الغای فئودالیسم را اعلام کرده و ناکزیر بنا بر همان نحوه استدلال نتایج ناشی از قیاسات خود را که عبارت است از متری بودن رژیم و تحقق " انقلاب سفید " می‌پذیرند. ما قصد نداریم که با تکیه بر این ضعفها خود را از شر مسئله برهانیم ولی به این جریانها هشدار میدهم که این ضعفها را بعنوان پدیده‌هایی استثنایی و بی رابطه با یکدیگر تلقی نکنند و با مسئله برخورد جدی‌تری داشته باشند.

ایراد اساسی به این نحوه برخورد عبارت است از:

اول - ظاهراً " در این استدلالها فرمولهای عام مارکسیسم - لنینیسم اساس قیاس را تشکیل میدهد ولی متأسفانه مثل همیشه فرمولهایی که بمثابة آیات منزل از جانب این جریانها بکار گرفته میشود محدود است به آموزش ناقص از برخی متون و با فرمولهایی است که باصطلاح در آنها مارکسیسم خلاصه شده است. باین ترتیب تئوری عام مورد استناد این استدلالها متکی به نتیجه وسیع مارکسیسم - لنینیسم و بخصوص تجارب پراتیک این ایدئولوژی نیست و به نحو رقت‌آوری مارکسیسم را حقیر و محدود ساخته است.

دوم - این نحوه برخورد فاقد خصلت دیالکتیکی شناخت از خاص به عام و از عام به خاص است این رفقا توجهی ندارند که باید تئوری بازگو کننده واقعیت باشد و نه واقعیت برده فرمولهای تعیین شده در فلان یا بهمان موقعیت اجتماعی اقتصادی و تاریخی باشد. این طرز به کار بردن تئوری مارکسیسم - لنینیسم را به سرنوشت مکتبهای متافیزیک دچار ساخته، ما را به عقب ماندگی دائمی در واقعیت و تاریخ محکوم میسازد. اگر در آغاز اصلاحات ارضی جریانهای مرفقی قادر به تحلیل علمی آن و پیشبینی نتایج آن بوده با آشکار شدن خصوصیات این تحول در جامعه مارکسیست ها میبایست با شناخت پروسه های ارضی واقعی در پرتو دانش بیکران مارکسیسم - لنینیسم به تحلیل علمی این پدیده می رسیدند.

بهرحال قبل از پرداختن به تحلیل اصلاحات برای نشان دادن ضعف این استدلال نکات زیر را یاد آور میشویم :

در ایران مقارن اصلاحات ارضی فئودالیزم یک فرماسیون کامل و از چند دهه قبل مناسبات سرمایه داری در ایران رشد کرده و در پرتو جنبشها و تحولات متعدد نه تنها زیربنا دو سیستم در کنار هم زندگی میکرد بلکه بورژوازی (چه هنگامیکه تجزیه نشده بود بعدها بصورت بورژوازی کمپرادور و نیز در مدت کوتاهی بورژوازی ملی) سهمی فزاینده در حاکمیت سیاسی بدست آورده بود. سیستمی را که فئودال کمپرادور می نامیم حاصل رشد بورژوازی در زیر سلطه امپریالیسم بود. همانطور که در فصل قبل دیدیم بورژوازی در انقلاب مشروطیت به روبنای فئودالیزم حمله کرد. پس از تجزیه در دوره رضاخان بورژوازی کمپرادور در حاکمیت سهمی مهم بدست آورد و پس از ۲۸ مرداد بورژوازی کمپرادور به رشد و موقعیت بی سابقه ای دست یافت. به این عامل باید سلطه امپریالیسم. رابعنوان یک عامل حاکم اضافه کنیم. چنانچه دیدیم امپریالیستها علیرغم تضاد شان سرانجام به مرگ فئودالیزم رای دادند بنابراین فئودالیزم یک سیستم کامل نبود که زیربنا و روبنا را به تنهایی در دست داشته باشد.

بورژوازی کمپرادور نیز یک طبقه محکوم نبود که بخواهد از پائین به حاکمیت فئودال‌ها یورش ببرد. انقلاب نه تنها یک سیستم را جانشین سیستم دیگری کند بلکه طی آن طبقه یا قشرهای محکوم به حاکمیت می‌رسند. در اینجا نه یک سیستم به تمامی جابجا شد و نه "محکومین" به حاکمیت رسیدند. حل تضاد بورژوازی کمپرادور تحت حمایت امپریالیزم با فئودالیزم که این حمایت را از دست داده بود از طریق مسالمت‌آمیز باین دلیل امکان‌پذیر شد که بورژوازی کمپرادور و حامی آن بخش مهم و عمده حاکمیت را در دست داشت هنگامیکه آن بخش از بورژوازی بوروکرات که مسلط بود همراه با امپریالیزم انگلیس به پایان دادن به حیات فئودالیزم رای دادند بورژوازی کمپرادور یکپارچگی خود را بدست آورد و الغای مناسبات فئودالی طی چند مرحله بطریق مسالمت‌آمیز میسر گردید. مگر در دموکراسی خلق طبقه کارگر که بخش عمده حاکمیت را در دست دارد بهمین طریق به دوگانگی سیستمهای موجود در جامعه خاتمه نمیدهد؟ مگر تضاد طبقه کارگر و زحمتکشان متحد او با بورژوازی ملی طی یک پروسه نسبتاً طولانی و بصورت مسالمت‌آمیز حل نمیشود؟

خواهید گفت در اینجا یک طبقه انقلابی حاکمیت را در دست دارد. بله و نتیجه‌اش این است که در آنجا سوسیالیزم برقرار میشود ولی در اینجا با حل تضاد و حاکمیت کامل بورژوازی کمپرادور یک سیستم جدید تحت سلطه استعمار که خلق را همچنان استثمار می‌کند مستقر میشود. این دو مورد چه وجه مشترکی دارند؟ در هر دو مورد باین دلیل تضاد به طریق مسالمت‌آمیز قابل حل است که جهت رشد یابندهی تضاد قبلاً "حاکمیت سیاسی را بدست آورده است. در دموکراسی خلق این حاکمیت و برتری طی انقلاب دموکراتیک توده‌ای بدست پرولتاریا می‌افتد و در اینجا بورژوازی کمپرادور طی چند مرحله و سرانجام زیر حمایت امپریالیزم برتری خود را بر فئودالها تامین می‌کند. در فرماسیونهای اصلی، بورژوازی در بطن فئودالیزم رشد می‌کند و پس از آنکه موقعیت و اعتبار اجتماعی بدست می‌آورد با بسیج مردم به روبنای سیاسی فئودالیزم حمله می‌کند.

در اینجا بورژوازی کمپرادور که طی یک قرن (چه بصورت بورژوازی قبل از تجزیه و چه پس از آن) رشد یافته و در مراحل مختلف سهمی فزاینده در حاکمیت بدست آورده بود هنگامیکه فئودالیزم دیگر جنبه‌ی غالب را در دستگاه حاکم نداشت و در زیر بنا نیز سیستمی در حال زوال بشمار میرفت در یک پروسه‌ی چند مرحله‌ای به حیات آن خاتمه داد.

باین ترتیب " طبقه‌ای " که خود در تضاد اساسی جامعه‌ی ایران در برابر خلق قرار داشت، توانست با تحول از بالا که معنی آن رفوم است، سیستم پیشرفته‌تری را نسبت به سیستم قبل مستقر سازد. این نه به معنی انقلابی بودن طبقه است و نه آنچه انجام یافته انقلاب بشمار می‌رود. آنچه جانشین سیستم فئودال کمپرادور شده است ضمن اینکه نتیجه‌ی تکامل مستقیم قبلی است و بازگو کننده‌ی ضرورت‌هایی است که ادامه‌ی سلطه‌ی استعمار در یک جامعه به بار می‌آورد خود سیستمی است ارتجاعی که تضاد خلق را با دشمن خلق به نوبت خود و طی تکامل خود شدت بخشیده و به نابودی این سیستم منجر خواهد شد. بیهوده نیست که ما شاهد مبارزه، قاطع و آشتی ناپذیر جریانها و در مجموع جنبشی هستیم که قبل از همه به ماهیت واقعی اصلاحات ارضی و تحولات آن آگاه شده و از دشمن خلق شناختی واقعی و زنده بدست آورده است. امروز برای کسانی که از نزدیک به پروسه‌های اجتماعی ایران می‌نگرند، و نه آنها که از دوردستی بر آتش دارند و شناختشان از ایران در همان حدی است که از نیال و برمه چیزی نمی‌دانند، درک و نتایج رفوم دهه‌ی گذشته امر مشکلی نیست. امروز پدیده‌های اقتصادی اجتماعی متعددی سیستم سرمایه‌داری وابسته را آشکار ساخته ولی جریان‌هایی که مصرانه واقعیت را انکار می‌کنند علاوه بر کمبود تجارب مستقیم از واقعیت‌های اجتماعی ایران در برابر یک دگم که گاهی آن را پنهان نیز می‌سازند خود را متعهد کرده‌اند و آنها خود را ملزم ساخته‌اند که سیستم اجتماعی - اقتصادی ایران را نیمه فئودال - نیمه مستعمره بشناسند. زیرا در یکی از آثار مائوتسه دون که چند دهه قبل نوشته شده سیستم‌های موجود جهان به سه دسته‌ی:

سوسیالیستی، سرمایه‌داری و نیمه فئودال - نیمه مستعمره تقسیم شده است. حال اگر از این رفقا بپرسید که سیستم چین پس از انقلاب، ویتنام شمالی و کوبا کدامیک از این سه است چه جوابی می‌دهند؟ اینان سیستم مستقر در مصر، الجزایر و سوریه را کدامیک از این سه می‌دانند؟

باین ترتیب می‌بینیم که واقعیت در این فرمول نمی‌گنجد. در مقدمه‌ی این متن گفتیم که ما با فرم‌اسیونهای گوناگونی که در کشورهای استعمار زده سر و کار داریم که با فرم‌اسیونهای اصلی (فئودالیزم، سرمایه‌داری و سوسیالیزم) تفاوت داشته و ناچاریم آنها را در پروسه تکامل جهان به حساب بیاوریم. این فرم‌اسیونهای درحال گذرا عبارتند از: سیستم "فئودال کمپرادور" (که با تعریف مائوتسه‌دون آن را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌نامیم، سیستم "سرمایه‌داری وابسته" که امروز در ایران و گروهی دیگر از کشورهای تحت سلطه، درحال استقرار و تکامل خود است سیستم "دمکراسی ملی" حاصل انقلاب بورژوا دمکراتیک در کشورهای آزاده شده و بالاخره سیستم "دمکراسی خلق" که حاصل پیروزی انقلاب دمکراتیک مردم است. اما رفقای مورد بحث این واقعیت را در سطح جهان و در جلو چشمشان در ایران انکار می‌کنند. به هر قیمتی شده در صددند دلایلی جستجو کنند که نشان بدهد فرمول نیمه فئودال - نیمه مستعمره، فرمولی است جاودانه و قابل اطلاق برای همه‌ی کشورهای استعمار زده‌ای که به سوسیالیزم نرسیده‌اند.

اگر معتقدیم که جنبش‌رهایی بخش ایران ناگزیر باید مسیر خود را آگاهانه طی کند و دارای یک استراتژی دتاکتیک صحیح باشد مقدمات "باید واقعیت جامعه‌ای را که درحال رشد و حرکت است به درستی بشناسیم در این راه مارکسیزم - لنینیزم خلاق چراغ راهنمای ماست.

دست یافتن به این ایدئولوژی علمی انقلابی فقط در سایه‌ی درک همه جانبه‌ی آن و بخصوص درک رابطه‌ی دیالکتیکی آن با واقعیت درحال تکامل میسر است والا با چسبیدن به فلان یا دمان فرمول که یک رهبر انقلابی در

شرایط تاریخی معینی در راه انطباق مارکسیزم - لنینیسم با آن شرایط بیان کرده است، نه تنها راه خود را نخواهیم یافت بلکه دوست‌داران خوبی نیز برای ایدئولوژی طبقه کارگر نخواهیم بود.

تحلیل مختصر اصلاحات ارضی در ایران

در اواخر فصل قبل، شرایطی را که منتج به اصلاحات ارضی شد تحلیل کردیم. در این‌جا نخست این شرایط را جمع‌بندی می‌کنیم. سیستم فئودال - کمپرادور مثل هر سیستم دیگر، تضادهایی داشت که در آن میان تضاد اساسی، یعنی تضادی که مستقیماً با رابطه‌ی استثمار سیستم سر و کار داشت، تضاد خلق (یعنی بورژوازی ملی، طبقه کارگر، خرده بورژوازی، دهقانان) با دشمن خلق یعنی (فئودالها، کمپرادورها، امپریالیستها) بود. تضادهای دیگر این سیستم عبارت بود از تضاد فئودالها با کمپرادورها تضاد امپریالیستها با هم، تضاد امپریالیسم با فئودالها، تضاد امپریالیسم با کمپرادورها، تضاد قشرهای کمپرادور با هم (مثلاً "تضاد قشر بوروکرات با قشرهای غیر دولتی"، تضاد امپریالیسم با هم (مثلاً "تضاد قشر بوروکرات با قشرهای غیر دولتی)، تضاد طبقه کارگر با بورژوازی ملی و تضادهای فرعی‌تری که می‌توان هنوز بر-شمرده. طبقات و قشرهای مترقی که در زیر نام خلق جمع شده‌اند با طبقات، قشرها و عوامل ارتجاعی که دشمن خلق شناخته می‌شوند از طریق رابطه با تضاد اساسی تضاد پیدا می‌کنند. مثلاً "بدلیل وابستگی سیستم تولید فئودالی با سیستم سرمایه‌داری، دهقانان از طریق تضاد اساسی که با فئودالها دارند، از آنجا که فئودالها با امپریالیسم و کمپرادورها رابطه دارند یا متحد آنان هستند تضاد پیدا می‌کنند، یا تضاد بورژوازی ملی با فئودالیسم بخشی از بافت تضاد-های اساسی است. همچنین تضاد خلق با امپریالیسم انگلیس که در دوره‌ای عمده شده بود باز بخشی از تضاد اساسی است که عمده شده و در جبهه‌بندی نیروهای دوطرف تضاد موقتاً در هم آمیختگی بوجود آورده بود.

در شرایطی که تضاد اساسی در عین حال تضاد عمده نیست باید انتظار داشت که یکی دیگر از تضادهای سیستم عمده شود زیرا که ضرورتاً یکی از تضادها عمده و بقیه دقت الشعاع آن قرار میگیرند، تضاد فئودالها با بورژوازی کمپرادور در شرایطی خاص تضاد عمده شد.

در شرایطی که بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تضاد خلق با دشمنانش که تضاد عمده بود تخفیف یافته بود، در شرایطی که پس از چند دوره تحول تاریخی بورژوازی کمپرادور به رشد کیفی و کمی بیسابقه‌ای رسیده و حاکمیت سیاسی آن افزایش یافته بود، در شرایطی که فئودالیسم پس از چند دوره تحول تاریخی بحال انحطاط و زوال افتاده بود، و سرانجام در شرایطی که امپریالیزم امریکا برای تأمین برتری خود در ایران دست به تهاجم جدیدی علیه منافع امپریالیزم انگلیس زده بود تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیسم که یکی از تضادهای سیستم فئودال کمپرادوری بود تبدیل به تضاد عمده شد. در این شرایط تضادهای دیگر ناگزیر شدند نسبت به این تضاد موضع خود را تعیین کنند. هنگامیکه می‌بینیم نیروهای خلق ولو در حال رکود نسبی و ضعف ناگزیر با جناحی از دشمنان خود که خواستار اصلاحات ارضی و تحولات مربوط به آن است همگام می‌شوند هنگامیکه می‌بینیم امریکا در زیر شعارهای مربوط به این تضاد به رقیب خود می‌تازد، این‌ها پدیده‌هایی است که بدون قبول عمده شدن چنان تضادی غیرقابل توجه می‌گردند. بیاد بیاوریم که در زمان جنبش ملی کردن نفت، که مظهر عمده شدن تضاد خلق تحت رهبری بورژوازی ملی با امپریالیستهای انگلیس بود، چگونه امپریالیسم امریکا در پرتو این تضاد به موقعیت رقیب خود هجوم آورد و عبارت دیگر تضادشان از کانال تضاد عمده رشد کرد. در این مورد نیز تردیدی نیست که عمده شدن این تضاد باعث شد که دیگر تضادها طی آن تشدید شده و یا موقتاً تخفیف یابد.

شرایط مورد بحث موقتاً " بصورت یک بحران اقتصادی نمایان شد و بدنبال آن دسته‌بندیهای جدید سیاسی در دستگاه حاکمه و اختلاف شدید امپریالیستها

با هم و اختلاف امریکا با جناح حاکم وقت و از سوی دیگر بصورت رشد نسبی نیروهای مردم و تأمین فرصتهای چشمگیری برای آن تجلی کرد و علیرغم کوششی که برای حل مسالمت‌آمیز تضاد بعمل می‌آمد در پایان برخوردهای خونین نیز بار آورد. تنها پس از آنکه این تضادها با آغاز رفرم حدت و شدت خود را از دست داد و سیستم سرمایه‌داری وابسته شروع به استقرار کرد رژیم توانست به تضادهای درونی خود خاتمه داده یا یورشی مجدد به خلق تضاد بین خود و خلق را تبدیل به تضاد عمده کند. تضادی که از آن پس رو به رشد گذاشت و اینک به مرحلهٔ کاملاً "چشمگیری از شدت خود رسیده است. در فصل قبل شرایطی را که اصلاحات ارضی را ضروری ساخت نشان دادیم در سطور فوق نیز این شرایط را جمع‌بندی کردیم باین ترتیب عمده‌ترین علل این رفرم مورد بحث قرار گرفته است ولی عواملی نیز وجود داشته که به تشدید تضاد و حل آگاهانهٔ آن کمک کرده است. بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم امریکا که مدافعان رفرم بودند نه تنها بسبب شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران که زمینهٔ مادی رفرم و ضرورت تاریخی آن محسوب میشود بلکه از تجارب جهانی در پیش‌بینی نتایج اقتصادی و اجتماعی این رفرم برخوردار بودند. گاه شنیده میشود که در تحلیل علل اصلاحات ارضی از علت ضد انگیزه‌های آن گفتگو میشود. در این تردیدی نیست که هر پدیده علل و نتایجی دارد و اصلاحات ارضی در حالیکه خود معلول علل است بنوبهٔ خود نتایج اقتصادی اجتماعی و سیاسی در بر دارد. یک جنبهٔ نتایج این رفرم اثربست که در موقعیت و حالت نیروهای خلق بار آورده است. این خصلت ضد انگیزه‌ای رفرم است، اما اگر بخواهیم از آگاهی طرف غالب تضاد بعنوان یک علت آنهم علت عمده یاد کنیم معنی آن این است که رشد و تکامل زیربنا بر ضرورتهای اقتصادی اجتماعی را تحت‌الشعاع عامل تسریع کننده قرار داده‌ایم امپریالیسم امریکا که استقرار سیستمی را که با "سرمایه‌داری وابسته" قبلاً در امریکای لاتین دیده بود و بورژوازی کمپرادور نیز مزایای این سیستم را هم با پوست خود لمس می‌کرد و هم در نمونه‌های کشورهای دیگر

می دید .

ولی برای اینکه این تحول بتواند در ایران جامه عمل بپوشد لازم بود شرایط مادی آن در جامعه فراهم شود تا آن تجارب بکار آید . باین ترتیب این عامل آگاهی امپریالیسم و متحد عمده آن بر نحوه رفرم و نتایج آن عاملی است تسریع کننده که بخصوص به حل مسالمت آمیز تضاد کمک کرده است . در مورد این تحلیل " ضد انگیزه های " اصلاحات ارضی نباید فراموش کنیم که در ایران فئودالیسم در ادوار گذشته هیچگاه بطور جدی از جانب تضاد درونی خود یعنی جنبش های دهقانی تهدید نمیشود . و حتی در شرایطی که خلق از امکانات بیسابقه ای برخوردار بود این تضاد بشدت وحدت چشمگیری نرسید . در سالهای پس از کودتا و در شرایطی که اصلاحات ارضی مساله روز شد شاید کمتر از همیشه خطر جنبش دهقانی بالفعل بود . بنابراین نباید به ظاهر شعارهای امریکا و امینی نگریست . این شعارها برای ترساندن و خلع سلاح کردن فئودالها بکار گرفته شد والا مهمترین پدیده اجتماعی ناشی از ادامه سیستم فئودالی در روستاهای ایران نه در روستا بلکه در شهر بصورت بحران اقتصادی و جریانهای سیاسی مربوط به آن ظاهر شده بود .

باین ترتیب ما ضمن اینکه حرکت آگاهانه مجریان رفرم را بعنوان عامل تسریع کننده و کنترل کننده به حساب میاوریم ، خصلت ضدانگیزه های رفرم را در نتایج و آثار آن بر نیروهای خلق بررسی خواهیم کرد .

چه عواملی امکان دادن تضاد بصورت مسالمت آمیز حل شود ؟

گرچه به این عوامل اشاره کردیم اینک این عوامل را جمع بندی می کنیم :

۱- حاکمیت بورژوازی کمپرادور حاصل یک پروسه طولانی و چند مرحله ای بود . بورژوازی - کمپرادور در حاکمیت با فئودالها سهیم بود و در دوره ای که به اصلاحات ارضی منجر شد در این حاکمیت سهم عمده را بدست آورده بود .

معدلک اختلاف جناحهای مختلف بورژوازی کمپرادور و وابستگی آنها به دو امپریالیسم رقیب مانعی در راه حل تضاد با فئودالیسم ایجاد کرده بود که پس از تامین وحدت بورژوازی کمپرادور (که متضمن قبول برتری موقعیت امریکا از جانب قشر بوروکرات حاکم بود) این مانع از سر راه برخاست.

۲- سلطه امپریالیسم در ایران برای قدرتهای امپریالیستی حاکمیت سیاسی ایجاد کرده و به آنها نقش مؤثری در تعیین مسیر رویدادهای داخلی می داد. اصرار امپریالیسم امریکا در انجام اصلاحات ارضی کفه بورژوازی کمپرادور را سنگین تر کرده و به حل مسالمت آمیز تضاد کمک کرده است.

۳- فقدان جنبشهای دهقانی باین معنی بود که تضاد اساسی سیستم فئودالی یعنی تضاد دهقانان با فئودالها خطر تبدیل شدن به آنتاگونیسم را ندارد بنابراین مبارزه درمیان طبقات حاکم منجر به یک قیام توده ای نخواهد شد و مجموعه نیروهای ارتجاعی جامعه به خطر نخواهد افتاد. اگر جامعه در معرض شورشهای دهقانی بود حل مسالمت آمیز تضاد و رفرم طولانی و چند مرحله ای میسر نمی گردید.

۴- ضعف جنبشهای بی بخش در سطح عمومی آن امکان را داد که شعار اصلاحات ارضی و رهبری مبارزه با فئودالیسم بدست بورژوازی کمپرادور بیافتد و در نتیجه این برنامه در چهارچوب منافع و مصالح کمپرادورها و امپریا - لیستها بانجام برسد اگر تضاد خلق با دشمنان خود شدید بوده و نقش عمده را داشت به اجبار تضاد فئودالها و کمپرادور تحت الشعاع آن قرار میگرفت.

۵- تجارب جهانی امپریالیسم امریکا و آگاهی بورژوازی کمپرادور به ضرورت الغای فئودالیسم نه تنها تضاد را کند کرد بلکه به حل طبق برنامه آن بصورت مرحله ای و کانالیزه شدن فئودالها کمک کرد.

مجموعه این عوامل به مدافعان و مجریان رفرم امکان داد که مانع عکس - العمل شدید فئودالها و درگیریهای قهرآمیز با آنها شوند.

در نتیجه بایستی این دو خصلت اصلاحات ارضی را بهتر بشناسیم :

مرحله‌ای بودن و نتایج آن :

مرحله‌ای بودن اصلاحات ارضی امکان داد که فئودالها نتوانند نتایج‌هایی را از آغاز دریابند. طرح سال ۳۸ فاقد خصلت مرحله‌ای بود ولی هیچکس آن را جدی نگرفت و بموجب این طرح مالکیت ارضی در اراضی نسبتاً "مرغوب به ۶۰ هکتار محدود میشد. این بمعنی پایان دادن به مالکیت ارضی بزرگ - در حالیکه مرحله اول اصلاحات ارضی مالکیت یک ده شش دانگ را مجاز می‌شناخت حتی هنگامیکه رژیم با مقاومت‌هایی روبرو شد در سال ۴۱ از این حد نیز عقب‌نشینی کرد و امکان داد که مالکین تا چند ده را بنام همسران و فرزندان خود در مالکیت نگهدارند. اما پس از آنکه این مقاومت‌ها درهم شکسته شد در اواخر سال مرحله دوم قدم مهمی به جلو برداشت و کلیه اراضی بزرگ فئودال را مشمول تقسیم اراضی و باصلاح راه‌حلهای پنج‌گانه کرد. در اینجا نیز در مناطق حساس از نظر سیاسی (مثل کردستان) رژیم کوتاه آمد تا برخوردهای قهرآمیز بظهور نرسد و

حل مساله بطریق مسالمت‌آمیز انجام گیرد. سرانجام در مراحل بعدی که بنظر ما آخرین آن در سال ۵۰ با پایان دادن به مناسبات ارباب‌رعیتی در مورد باغها و اشجار حاشیه رودخانه‌ها انجام گرفت، روابط فئودالی در حیطه روستاهای ایران ملغی شد. اما مرحله‌ای بودن اصلاحات ارضی علاوه بر خصلت " با پنبه سر بریدن " فرصت لازم برای کانالیزه شدن را به فئودالها داد. همچنین امکان داد که بموازات انعکاس روابط فئودالی روابط سرمایه‌داری جایگزین شود و سیستم سرمایه‌داری وابسته در جامعه مستقر گردد.

کانالیزه شدن فئودالها در جهت بورژوازی کمپرادور :

کانالیزه شدن فئودالها بسوی روابط سرمایه‌داری و فعالیت‌های کمپرادوری از سالها قبل از اصلاحات ارضی شروع شده بود. در زمینهای مساعد (مثل دشت گرگان) مزارع مکانیزه بوجود آمده بود. درباریان، نظامیان و برخی مالکان بزرگ دیگر در اراضی مساعد مزارع مکانیزه براساس روابط سرمایه‌داری ایجاد میکردند. این گرایشی بود در جهت بورژوازی کشاورزی. همچنین قبلاً " که سرمایه‌گذاری فئودالها در رشته‌های بازرگانی و مالی اشاره کردیم. اینها پدیده‌هایی بود طبیعی که به رشد بورژوازی و بخصوص بورژوازی کمپرادور کمکی کرد ولی اصلاحات ارضی با این پدیده برخوردی آگاهانه داشت. از آغاز که اراضی و مزارع مکانیزه از شمول تقسیم اراضی خارج شدند. برای تشخیص مکانیزه بودن مزارع ضابطه ضعیفی پذیرفته شد تا مالکانی که به این سمت گرایش دارند با آسانی بتوانند موضع خود را برگزیده و به استقرار روابط سرمایه‌داری گام گذارند. قانون اصلاحات ارضی محدودیت نهایی برای این نحوه تبدیل ایجاد نکرد و بخصوص در اجرای قانون، متساهل زیادی در این مورد دیده شد. این نحوه عمل امکان داد که بخش مهمی از اراضی بزرگ بصورت مزارع مکانیزه در دست مالکانی باقی ماند. این یک راه حل برای کانالیزه شدن فئودالها بود در چنین زمینه نباید از یاد ببریم که املاک وسیع دربار قبل از اصلاحات ارضی تقسیم شده و به فروش رسیده بود. برخی فئودالها که از مدتها پیش علائق و گرایشهای بورژوایی (بوروکرات یا تجاری) پیدا کرده بودند به پیروی از اقدام دربار اراضی خود را تقسیم کرده و به دهقانان فروخته بودند. این مساله که مالکان بهای زمین خود را دریافت می‌کردند (هر چند که اراضی مالکان غیر متنفذ در اغلب موارد بسیار ارزان تقسیم شد) راهی بود برای حفظ موقعیت اجتماعی آنها در بالای هرم جامعه طبقاتی مالکان می‌توانستند سرمایه ناشی از فروش اراضی را در فعالیت‌های کمپرادوری بکار اندازند. طرح اصلاحات ارضی، فروش کارخانه‌های دولتی در برابر اراضی مالکان را پیش بینی کرده و چند کارخانه را بهمین طریق به فروش رساند و این نیز کوششی مستقل بود برای کانالیزه کردن فئودالها. هدف از این

گانالیزه کردن، این بود که اولاً " موقعیت فئودالهای بزرگ را در بالای هرم جامعه حفظ کند و بآنها امکان بدهد که بعنوان طبقه‌ای استثمارگر به حیات خود ادامه دهند و از سوی دیگر به رشد بورژوازی کمپرادور و استقرار سیستم سرمایه - داری وابسته از این راه کمک کند. این هر دو امکان می‌داد که تضاد به طریق مسالمت‌آمیز حل شود. سرانجام باید این را نیز بحساب آورد که پس از رفع اختلاف میان جناحهای بورژوازی کمپرادور رژیم آماده بود در صورت لزوم از قهر نیز برای سرکوبی فئودالها و هر جریان سیاسی مخالف اصلاحات ارضی استفاده کند. سرکوبی شورش فارس و برخورد خشن با روحانیت از این آمادگی ناشی میشود. البته برای رفع هرگونه سوء تفاهم باید ذکر کرد که تعارض روحانیت با رژیم صرفاً "بمعنی مخالفت این قشر با اصلاحات ارضی نیست و مقاومت در برابر دیکتاتوری رو به رشد گذاشته بود در حرکت این قشر انیزگزه رو به رشد بحساب می‌آید.

موقعیت طبقات، قشرها، جریانها و عوامل مختلف در جریان اصلاحات ارضی

۱- موقعیت بورژوازی کمپرادور و غیر بوروکرات :

بورژوازی کمپرادور رقبای جناح حاکم (عمدتاً قشر بوروکرات آن) اولین قشری بود که خواستار اصلاحات ارضی شد. هنگامیکه تضاد این بورژوازی کمپرادور با فئودالها به شدت نهایی خود رسید ، بورژوازی کمپرادور در موارد زیر با فئودالیزم برخورد داشت : بورژوازی کمپرادور خواستار تسلط بر کلیه منابع اراضی و زیرزمینی برای سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی ، افزایش همه جانبه صادرات مواد اولیه و مواد نیمه پرورده به خارج بود. فئودالها ظرفیت جذب ارز خارجی بیش از حد سال ۳۸ را نداشتند و علاقه‌ای به گسترش این منابع از خود نشان نمی‌دادند.

بورژوازی کمپرادور خواستار تسلط کامل بر همه منابع درآمد عمومی برای

رشد خود بود. فئودالها بخش مهمی از این درآمدها را صرف تجملات غیرلازم از نظر بورژوازی کمپرادور کرده و یا آن را در بانکهای خارجی می‌انباشتند. بورژوازی کمپرادور می‌خواست با تسلط کامل بر سازمان سیاسی و حقوقی تمام مشکلات و موانع قدیمی را از سر راه رشد خود بردارد و یا تصویب مقررات تجاری، مالیاتی، گمرکی و حتی قوانین جزایی رشد همه جانبه خود را تأمین کند.

بورژوازی کمپرادور علیرغم این واقعیت که صنایع آن خصلت وابسته داشت و باین دلیل نیاز به نیروی کار فراوان داشت. از ارزانی نیروی کار استفاده می‌برد. معذالک به سبب همین خصلت وابستگی صنعتی این امر که در مورد بورژوازی اصیل یکی از مهمترین تضادهای بورژوازی با فئودالیزم است در اینجا در مرتبه آخر جا دارد، تضاد بورژوازی کمپرادور و رابطه نزدیک آن با امریکا باعث شد که حرکات نمایندگان سیاسی آن با فشار امپریالیسم امریکا به جناح حاکم همراه گردید.

معذالک برای زمامداری این جناح پشتیبانی امریکا بتنهایی کافی نبود. امینی و همکارانش با دادن شعارهای اجتماعی و سیاسی مثل اصلاحات ارضی، اداری و دفاع از آزادی انتخابات و دفاع از حقوق قشرهای ستمکش مثل معلمان و حتی برخی از جریانهای کارگری، نیروی لازم برای تصدی دولت را بدست آوردند.

این جناح از مبارزات جریانهای خلقی مثل مبارزه دانشجویان، بازاریان، معلمان و تا حدود کمتری کارگران برضد رژیم خواه تحت رهبری جبهه ملی و خواه تحت رهبری خود این جناح استفاده کرد. اقبال و امامی در مقابل این نیروها عقب‌نشستند و البته فشارهای امپریالیسم امریکا و تائید امینی و جناحش از جانب او عاملی بود که این جریانهای ضعیف را می‌توانست به حاکمیت برساند. چنانچه در جنبش ملی کردن نفت بیش از آنکه جنبش عمومی خلق به درجهای

برسد که بتواند اراده خود را تحمیل کند، حمایت امریکا از مصدق که با حمایت وابستگان و پایگاه داخلی او نیز توأم بوده زمام دولت را بدست بورژوازی ملی داد. این بار جنیش و حمایت امریکا، بورژوازی کمپرادور را در راس دولت قرار داد. در برابر این نیرو فئودالها، جناح عمده بورژوازی - بوروکرات (دربار) و امپریالیسم انگلیس قرار داشتند، پس از زمامداری امینی مبارزه ادامه یافت. سرانجام در برابر این فشارها، دربار تغییر پایگاه داد و به اصطلاح با اصلاحات ارضی موافقت کرد. باین ترتیب بورژوازی کمپرادور در آستانه اصلاحات ارضی در مورد الغای فئودالیزم به توافق رسید. مسافرت شاه به امریکا تضمین لازم را در این مورد به امریکا داد و عملاً "برتری او را در ایران تاءمین کرد. پس از آن بود که امینی و جناحش از صحنه خارج شدند تا در ارکان رژیم تزلزل و دو دستگی ظاهر نگردد تا خلق نتواند به رشد سیاسی خود ادامه دهد. پس از استعفای امینی شاه پرچمدار اصلاحات شد و با رفرا ند و اضافه کردن چند لایحه فرعی به لایحه اصلاحات ارضی، موقعیت جدید خود را تثبیت کرد.

۲- موقعیت دربار و بورژوازی بوروکرات وابسته به انگلستان در اصلاحات ارضی

مقاومت دربار در برابر اصلاحات ارضی عموماً "به دلایل زیر بود: دربار و شخص شاه در فئودالها حامیان استواری برای سلطنت می دیدند فئودالها چند بار در گذشته نقش ارتجاعی خود را اثبات کرده بودند. باین ترتیب فئودالیزم یکی از پایگاههای معتبر دربار به حساب می آمد. الغای روابط فئودالی بنظر می رسید که به موقعیت دربار که مظهر جناح مهمی از بورژوازی بوروکرات بود خود را فروخته و یا بصورت مکانیزه در آورده بودند. بنابراین تقسیم ارضی به آنها آسیب زند. گفتیم که دربار و برخی از وابستگان آن قبلاً "اراضی خود را فروخته و یا بصورت مکانیزه در آورده بودند. بنابراین تقسیم

اراضی به آنها آسیب نمی‌رساند. از سوی دیگر وابستگی دربار به انگلستان این مقاومت را ایجاب می‌کرد. زیرا که انگلستان در سیستم پس‌ازالغای فئودالیزم نمی‌توانست در برابر امریکا برتری خود را حفظ کند بنابراین از نفوذ خود استفاده کرده و دربار را به مقاومت در برابر فشارهای امریکا و بورژوازی کمپرادور تشویق می‌کرد. سرانجام هنگامیکه دربار درک کرد که مقاومت او می‌تواند به از دست دادن موقعیتش در جامعه منجر شود دست از فئودالها و حمایت آنها و پذیرفتن برتری قدیمی انگلستان شست و تغییر پایگاه داد این از یکسو شاه را به خیانت به فئودالها و از سوی دیگر به روگرداندن از انگلستان متهم ساخت. این اتهام در مجموع واقعیت داشت. در چنین زمینه باید یادآور شویم جناحی از بورژوازی کمپرادور که خواستار پاره‌ای اصلاحات بود به دربار و انگلستان وابستگی داشت و این جناح نخست همراه با امینی و سپس در برابر آن قرار گرفت، مخالفت بعدی با امینی برای تأمین موقعیت رهبری دربار بود که به نحو دیگری تحقق یافت. در نتیجه جناح کمپرادور وابسته به انگلستان از آن پس نقش فرعی را در رژیم بازی کرد ولی از صحنه خارج نشد. رشیدیان، بهبهانی، جناحهایی از حزب مردم، نمونه‌های این پدیده هستند.

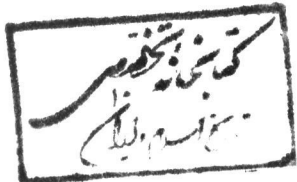
۳- موقعیت خلق در برابر اصلاحات ارضی

سرکوبی سالهای ۳۲ تا ۳۹ سازمانهای سیاسی مترقی را در هر دو جناح جنبش‌رهایی بخش بشدت تضعیف کرد. جنبش کارگری در سال ۳۹ محدود به چند گروه مخفی سایی و یک شبکه در خارج کشور زیر نام حزب توده بود. بین گروههای داخلی و سازمان مهاجر حزب توده رابطه برقرار نبود و پیروابط احتمالی در این زمینه ناچیز بود. جناح بورژوازی ملی نیز وضع نابسامانی داشت و احزاب جبهه ملی به باشگاههای غیررسمی دوستانه تبدیل شده بودند. درحالیکه طی این سالها طبقه کارگر و قشرهای روشنفکر به رشد اقتصادی خود ادامه داده بودند و بورژوازی ملی بسرعت تحلیل رفته و در قشر کمپرادورها در حال جذب بود.

معدالک علیرغم این زیربنای اجتماعی در حال زوال موقعیت پیشاهنگ بورژوازی ملی از موقعیت رقیب کارگری خود بهتر بود. رشد تضاد بین جناحهای طبقه حاکمه و امپریالیستهای حاکم در ایران به خلق امکان حرکتی تازه داد. در این شرایط، محافل و باشگاههای جبهه ملی از حالت "کمون" خارج شده و در راه بدست آوردن حقوق سیاسی دست به فعالیت زدند. این فعالیتها که از سال ۳۹ تا ۴۲ ادامه یافت بنام جبهه ملی دوم نامیده شد.

هنگامیکه تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیزم تضاد عمده شد به ناچار روی دیگر تضادها اثر گذارده، رشد و حرکت آنها را تحتالشعاع خود قرارداد و این مساله که این تضاد عمده، تضادی در جبهه ضد خلق بود نمی تواند دلیلی بر عمده نشناختن آن باشد. باید توجه کنیم که اولاً "خلق نیز بنوبه خود در برابر فئودالیزم قرار داشت ولی تضاد خلق با فئودالیزم که ممکن بود به اشکال مختلف عمده شود (بصورت تضاد بورژوازی ملی با فئودالیزم یعنی طبقه کارگر با فئودالیزم و حتی بصورت جنبشهای خود انگیخته دهقانی با فئودالیزم) به سبب ضعف جنبش رهایی بخش به رشد لازم نرسید. در اینجا خلق بی آنکه رهبری یک جناح ضد خلقی را بپذیرد عملاً ناگزیر بود نسبت به این تضاد موضع خود را تعیین کند. ثانیاً "رشد تضاد خلق با ضد خلق طی این دوره نسبتاً کوتاه نمی توانست بدون رابطه با تضاد عمده ادامه یابد. نیروهایی که خلق در پایان این دوره یعنی در سال ۴۲ داشت به مراتب بیش از این نیروها در سال ۳۹ بود. رشد این نیروها بمعنی رشد تضاد خلق با ضد خلق بود. این رشد عملاً از کانال تضاد عمده این دوره یعنی تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیزم و به موازات آن تضاد امپریالیزم امریکا با امپریالیزم انگلیس میسر گشته بود.

محافل و گروهها و جریانهای معدود وابسته به جنبش طبقه کارگر در این دوره اغلب در چهارچوب کلی جبهه ملی و یا در حاشیه این جریان فعالیت می کردند. آنها که رابطه بیشتری با جبهه داشتند ناگزیر در جریان



های داخلی این جبهه نیز شرکت داشتند.

ضعف بورژوازی ملی در این دوره بنحوی سابقای نمایان شد. ورشکستگی قشر بورژوازی ملی بصورت عقبماندگی فاحش رهبری جبهه ملی از جریانهای اجتماعی و سیاسی روز در تمام این دوره نمایان بود. این اصل که مبارزه خلق میبایست عمدتاً "در جهت بدست آوردن حقوق سیاسی علیه مرتجعترین جناح هیات حاکمه ادامه یابد اصل نادرستی نبود. معذالک جبهه ملی میبایست فعالانه یک برنامه انقلابی را مطرح کرده به مسایل و مشکلات اقتصادی تودهها توجه جدی کند. رهبری جبهه ملی حتی تا پایان این دوره نتوانست موضع درستی در مسئله ارضی بگیرد. مبارزه جبهه ملی بیشتر به یک مبارزه صرفاً "سیاسی بدون ارتباط با زندگی روزمره تودهها شبیه بود. جناح چپ جبهه ملی که اساساً "نماینده قشرهای پائینی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی بود با رهبری جبهه ملی برخوردی انتقادی داشت ولی خود دارای یک مشی انقلابی در مبارزه سیاسی نبود. با همه اینها اشتباه است اگر فکر کنیم که مردم و جناحهای سیاسی نماینده آنان نقش در حل و فصل تضاد عمده نداشتند، در آغاز جبهه ملی همگام با دیگر مخالفان کابینه اقبال علیه او دست به فعالیت زد. این فعالیتها در دوره شریفامامی افزایش چشمگیری یافت. تحصن دانشجویان در بهمن ۳۹ که مقارن تحصن عدهای از رهبران جبهه ملی در سنا بود و تظاهرات وقفه ناپذیر دنبال آن بعنوان اعتراض به انتخابات مجلس بیستم از جمله فعالیت های جبهه ملی علیه دولت بود که به امینی و جناح او برای تشکیل کابینه کمک کرد. صرفنظر از تظاهرات و اعتصابات یک پارچه فرهنگیان در اردیبهشت سال ۴۰ که مستقیم زیر رهبری جناح امینی انجام شده امینی و همکارانش پشتیبانی مستقیم تودههای نداشتند حال آنکه از تابستان ۳۹ تا اردیبهشت ۴۰ دانشجویان، دانش آموزان، بازاریان و در مقیاس کوچکی کارگران و دیگر مردم شهری علیه حکومت فعالیت می کردند. از این تظاهرات و مبارزات جناح امینی استفاده کرد. تشکیل کابینه امینی

بمعنی پیروزی کامل این جناح نبود. درباریان و فرماندهان نظامی همراه با فئودالها هنوز مقاومت میکردند. کابینهٔ امینی تهدید به کودتا می‌شد و مخالفان او آماده بودند تا با تاکتیکهای مشابهی او را برکنار سازند جبههٔ ملی در این مرحله از درگیری دو جناح، نارسایی اساسی خود را آشکار ساخت. از یکسو به توصیه‌های امینی در مورد خودداری از تظاهرات تند که به زعم او باعث تحریک درباریان می‌شد تن می‌داد و از سوی دیگر از امینی که به حمایت نیروهای زیر رهبری جبههٔ ملی نیاز داشت، امتیاز سیاسی نمی‌گرفت. آن‌عه از رهبران جبهه که هنوز به سیاست امریکا وابسته بودند با حمایت امریکا از امینی خود را موظف به سکوت در برابر او می‌دیدند در عوض کسانی نیز یافت می‌شدند که برای ساقط کردن امینی با جناحهای درباری حاضر به همکاری و حتی توطئه بودند. این عناصر که در زیر پربال رهبری ورشکستهٔ جبههٔ ملی پناه گرفته بودند واقعه‌ای چون اول بهمن سال ۴۰ را دامن زدند که بسود دربار و جناح مخالف امینی بود نارسایی رهبری جبههٔ ملی از یکسو بصورت ضعف در برابر امینی، در آنجا که می‌بایست خلق از این تضاد عمده برای رشد خود بهره‌گیرد دیده میشد و از سوی دیگر در آنجا که می‌بایست در مبارزه با ارتجاع دربار عملاً "از جناح مخالف او حمایت کند، نمایان می‌گردید. این پدیده جبههٔ ملی و خلق را بصورت یک محفل درجه دوم از مبارزه ظاهر ساخت عاملی که نتوانست در فرصتی که پیش آمده بود نیروی توده را بسیج کند و عاملی که نتوانست مانع جدی بر سر راه بازگشت دیکتاتوری خشن رژیم ایجاد کند.

اگر هنوز تردیدی در این مساله داشته باشیم که تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیسم و متحدان مرتجع داخلی) ناگزیر از توجه به تضاد عمده بود و یا کسانی عمده شدن این تضاد را برای یک دوره نسبتاً "کوتاه هنوز نپذیرفته باشند فاکت‌های زیر درک مساله را آسانتر می‌کند.

امینی که سر کار آمد نه تنها مجلس شورا که انتخابات آن مورد اعتراض

جناح خودش و جبهه ملی بود منحل کرد ، بلکه سنا را نیز تعطیل کرد . جبهه ملی در آغاز ، شروع فوری انتخابات را از امینی خواست . (در یک میتینگ چند ده هزار نفری در جلالیه در اردیبهشت ۴۰) ولی بعد رهبری جبهه در کشمکش دربار و امینی ناچار شد از فشار خود به امینی دست بردارد و از اولتیماتوم خود صرفنظر کند . این نشاندهنده این واقعیت بود که جبهه ملی بین امینی با اقبال و امامی تفاوت می‌گذارد و در تضاد و جناح عملاً طرفدار امینی است . درخشش وزیر فرهنگ امینی شعار مبارزه با بیسوادی را داد .

سازمان دانشجویان بلافاصله شعار را قبول کرد و بیش از هزار دانشجو آماده تدریس در کلاسهای مربوطه شدند . این پدیده همراه با حرکت جمعی دانشجویان در جریان سیل جوادیه نشاندهنده برخوردی خاص با دولت امینی بود . واقعه اول بهمن مهمترین نقطه برخورد جناحهای داخلی جبهه ملی شد . امینی از این تظاهرات برای سرکوبی مخالفان دست راستی خود استفاده کرد . بختیار تبعید و عده‌ای بازداشت شدند . درباریان فرماندهان نظامی دستشان رو شد و این درست مقارن آغاز اولین مرحله اصلاحات ارضی بود .

سرانجام ، حتی پس از سقوط امینی ، هنگامیکه شاه و جناح او موضع خود را عوض کرده بودند ، سازمان دانشجویان و بالاخره رهبری مردم جبهه ملی در فرماندم بهمن ۴۱ شعار " اصلاحات ارضی بله ، دیکتاتوری شاه نه " را دادند . این خود نشان می‌داد که خلق نمی‌توانست خود را از اصلاحات ارضی برکنار دارد . اکنون لازم است بدانیم که تضاد کمپرادورها با فئودالها چه هنگام حل شد و پس از آن کدام تضادها عمده شد .

بنظر ما هنگامیکه دربار ، بعنوان جناح معتبر بورژوازی بوروکرات موضع خود را تغییر داد و بدنبال آن امپریالیسم انگلیس نیز رای به نابودی فئودالیسم داد نقطه عطفی در حل تضاد سپری شد استعفای بدون سرو صدای امینی و فعالیت

شاه زیر شعار " اصلاحات " انعکاس سیاسی این نقطه عطف بود. از آن پس می‌بایست مقاومت نسبا " ناچیز عده‌ای از فئودالها در هم شکسته شود و روابط فئودالی طی یک دوره چند مرحله‌ای ملغی گردد. در اینجا بود که تضادهای جناحهای دستگاه حاکم رو به خاموشی گذاشت و خلق که به رشد نسبی نایل شده بود در برابر رژیم قرار گرفت. اما حل مهمترین تضاد داخلی طبقات حاکم نتایج مهم اقتصادی و اجتماعی داشت.

دستگاه حاکم پس از حل تضاد قوی تراز دوره قبل بصورتی متمرکز و یکپارچه در برابر توده‌ها قرار گرفت. رژیم نه تنها شورشها و اعتراضهای برخی خوانین را مسلحانه سرکوب کرد بلکه برای پایان دادن به حرکت رو به افزایش مردم روشی خشن و فاشیستی در پیش گرفت. در این مرحله یک نقطه عطف دیگر قابل توجه است. پانزدهم خرداد سال ۴۲. اگر سقوط آرام امینی بمعنی حل سیاسی تضاد عمده قبلی بود، ۱۵ خرداد بمعنی آغاز عمده شدن تضاد بعدی بود. تضاد خلق با استبداد دربار بمشابه عمده ترین دشمن خلق. در اینجا جهت ضد خلقی تضاد بی شک یکی از سه جنبه تضاد اساسی خلق (یعنی طبقه کارگر، بقایای بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و دهقانان که بصورت دو جناح سیاسی جنبش طبقه کارگر و جنبش ملی در جنبش رهایی بخش تجلی می‌کند) با ضد خلق (یعنی امپریالیستهای حاکم و بورژوازی کمپرادور که بصورت اعمال نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی امپریالیستها حاکمیت رژیم نقش مستقیم طبقه حاکم تجلی می‌کند.) است از آنجا که این تضاد طی دهه گذشته ادامه یافته و در حال حاضر تضاد عمده جامعه ما بشمار میرود در فصل بعدی ما به تشریح مفصل آن می‌پردازیم. آنچه مربوط به بحث حاضر است اینکه جبهه ملی در برابر دیکتاتوری رژیم از میدان بدر رفت و عرصه را خالی کرد. این بمعنی پایان رسالت بورژوازی ملی در جنبش رهایی بخش بود ولی بمعنی تحکیم رسالت طبقه کارگر بشمار نمی‌رفت. طبقه کارگر در این هنگام دارای یک پیشاهنگ یکپارچه واقعی نبود. گروهها و محفلهای داخلی طی این سالها رشد کرده بودند ولی

هنوز تا بعهدہ گرفتن رسالت رھبری جنبش فاصلہ زیادی داشتند ، پیشروترین این جریانها در آستانہ برخورد جدی با مسایل جنبش بودند . اينها فقط نطفه‌هایی برای ایجاد پیشاهنگ بشمار ميرفتند این جريانهای پیشرو برخوردی صحیح‌تر و اصولی‌تر با رویدادهای سیاسی داشتند و همین برخوردها به آنها امکان فهم درست‌تر واقعیت و توانایی حرکت در مرحله بعد را بخشید معذالک هنوز هیچ جریان متریقی اعم از کارگری یا ملی به تحلیل درست تحولات دست نیافته بود . در اینجا به موقعیت دو جریان چپی در آن دورہ اشاره می‌کنیم . اول نحوه برخورد " مارکسیست‌های امریکایی " با این تحولات است . این جریان متشکل که از یک جریان ضد حزب توده معروف به " پروسه " جدا شده بود و خود را " حزب کمونیست " می‌نامید از یکرشته مقالات خلیل ملکی در " علم وزندگی " سالهای پس از کودتا الهام گرفته و از تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیسم و بموازات آن تضاد امریکا با انگلیس تفسیری بدست داده نتیجه میگرفت که در این میان بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم امریکا متریقی‌اند . از آنجا که این جریان ظاهراً " مارکسیست – لننیست " برای امپریالیسم امریکا " کراماتی " قابل بود و خصلتهای مثبتی برای او می‌شناخت و حتی در برابر انگلیس " حیلہ گر و مودی " برای امریکای ساده دل و خشن دل می‌سوزاند نام با مسمای " مارکسیستهای امریکایی " روی آنها گذارده شد . مارکسیستهای امریکایی در سال ۴۰ مدعی بودند که " اگر نگوئیم زنده باد بورژوازی کمپرادور – زنده باد امریکا باید بگوئیم پیروز باد کمپرادور ، پیروز باد امریکا ، این گروه ظاهراً " مخفی مارکسیستی دو ضعف اساسی داشت : اول اینکه خصلت ارتجاعی بورژوازی کمپرادور را درک نمی‌کرد و از این قشر بورژوازی همان شناختی را داشت که از بورژوازی اصیل در اروپا و یا از این قشر بورژوازی ملی در اینجا باید داشته باشیم . بنابراین به این قشر بسیار خوشبین بود . در مورد امپریالیسم امریکا تحلیل این گروه فاجعه آمیز بود . دوم این گروه اساساً " خود را وقف " تئوری " کرده بود و با واقعیات برخورد ضعیفی داشت . در نتیجه مضحک‌ترین اشتباهات

ممکن برایش رخ داد. هنگامیکه امینی و جناحش نمایندگی بورژوازی کمپرادور و به پشتیبانی آمریکا در میدان مبارزه با جناح مخالف خود بودند، این گروه که تصور نادرستی از نمایندهٔ سیاسی بورژوازی کمپرادور داشت امینی و شعارهای او را کاملاً "تخطئه کرده" و اعلام کرد: امینی نمایندهٔ سیاست انگلیس و بقول خودشان "بزرگ‌ترین بلوف امپریالیسم انگلیس بر ضد آمریکا" است. از این قرار اصلاحات ارضی و دیگر اقدامات امینی همه توطئه فئودالیسم و انگلیس بود. این جماعت پس از سال ۴۲ ورشکستگی کامل خود را پذیرفتند ولی هنوز عناصر پراکنده‌ای تراوشات ذهنی "چه باید کرد؟" این رسالهٔ برجسته و داهیانئ "مارکسیستهای آمریکایی" را نشخوار می‌کنند.

دومین جریان مورد بحث ما حزب توده است. این سازمانها در این جریان نیز همچنان از واقعیت فاصله داشت و مشی تبلیغاتی خود را با مشی دولت شوروی انتخاب میکرد. در ایندوره حزب توده در داخل شبکه‌ای از خود نداشت و سخن پراکنی‌های "پیک ایران" وسیلهٔ شناخت مشی این حزب بود. حزب توده به امینی بشدت حمله میکرد زیرا دولت شوروی و رادیوی "صدای ملی" نیز چنین می‌کردند و پس از اصلاح رابطه ایران و شوروی پیک ایران نیز از شدت حملات خود بر ضد رژیم کاست و بالاخره بی‌آنکه به تضاد خلق با دیکتاتوری دربار بیندیشد بطور ضمنی اصلاحات را تأیید کرد و تظاهرات خونین ۱۵ خرداد را بعنوان یک حرکت ارتجاعی محکوم کرد. البته مدتی بعد این اشتباه فاحش خود را پس گرفت. از سوی دیگر این حزب برای دست زدن به فعالیت در داخل کشور بسرعت دست به اقدام زد و درست هنگامیکه آبها از آسیاب افتاده بود. هنگامی که دیکتاتوری با خشونت بی‌سابقه‌ای شروع به حمله کرده بود. در داخل شبکهٔ "تشکیلات تهران" را پایه‌گذاری کرد که این شبکه طی قریب ۹ سال فعالیت خود به کثیف‌ترین حربهٔ سازمان امنیت بر ضد خلق تبدیل شد. در شرایطی که در یک سو حزب مدعی رهبری طبقهٔ کارگر که در آن موقع مورد قبول همهٔ قطب‌ها و احزاب جهان بود- در چنین موقعیتی بسر می‌برد و از سوی دیگر

گروهها و جریانهای چون مارکسیست‌ها امریکایی، بخشی از نیروی جوان را بدنبال می‌کشیدند برای گروههای مبارز که در یک پروسه مبارزاتی نطفه آنها بسته شده بود چه شانس برای بدست گرفتن رهبری جنبش‌رهایی‌بخش وجود داشت؟ این گروه که ضمن فقدان مبارزه سیاسی با دشمن، ناگزیر از مبارزه ایدئولوژی با اپورتونیزم بودند، بزحمت می‌توانستند هسته‌های سالم جریان انقلابی را برای دوره آینده بوجود آورند.

در این میان تکلیف توده‌ها چه بود؟ خلاء رهبری جبهه ملی و فقدان رهبری جنبش کارگری چگونه جبران شد؟ در اینجا ناچاریم نقش و موقعیت قشر روحانیت بپردازیم. از آنجا که روحانیت وابستگی چند جانبه‌ای داشت و با انگیزه‌های مختلف در برابر رژیم قرار می‌گرفت، بحق اینست که نقش آنرا جدا از موقعیت خلق در این دوره بررسی کنیم.

۴- موقعیت قشر روحانی در برابر اصلاحات ارضی:

قشر روحانی باستثنای جناح کوچکی از آن که با مصدق پیوند داشتند، در کودتا و سالهای پس از آن متحد مؤثری برای رژیم بود. در حالیکه توده‌های پائین این قشر خصلت خرده بورژوازی دارد. اکثریت رؤسای این صنف نماینده فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بودند. بخش مهمی از روحانیت از نظر اقتصادی خود بخشی از فئودالیزم بشمار میرفت، املاک موقوفه رقم مهمی از روستاهای ایران را تشکیل می‌داد و بسیاری از رهبران روحانی املاک شخصی بزرگی نیز داشتند و بخش دیگر قشر روحانی با رشد بورژوازی باین طبقه وابستگی اقتصادی پیدا کردند. رشد بورژوازی کمپرادور و ضعف بورژوازی ملی به وابستگی بیشتر روحانیت به کمپرادورها انجامیده بود. معذالک نقش روحانیت در این وابستگی‌های اقتصادی محدود نمی‌شود. روحانیت بخش مهمی از رؤسای فرهنگی و سیاسی ایران محسوب میشد. این قشر وسیع که سلسله مراتب آن یک اردوی چند ده هزار نفری را تشکیل می‌داد. علاوه بر وابستگیهای اقتصادی به

دیگر قشرها و طبقات دارای موقعیت اجتماعی ویژه‌ای است و روحانیت در راه منافع صنفی و بنا بر مصالح اقتصادی خود در برابر عوامل حاکم یعنی حکومت و امپریالیستها موضعگیری می‌کند. در دوره‌ای روحانیت در برابر رژیم و یا جناح امینی از رژیم قرار میگیرد و در شرایط دیگر با آن متحد میشود. در اینحال باید توجه داشته باشیم که این قشر بنا بر وابستگیهای خود، دارای تضاد درونی است و بصورت جناح بندی سیاسی این تضاد نمودار میشود. با این مقدمه سعی می‌کنیم موقعیت روحانیت را در جریان اصلاحات ارضی باختصار تشریح کنیم. تا هنگامیکه طرح اصلاحات ارضی جدی تلقی نمیشد، روحانیت کم و بیش مانند فئودالها نسبت به آن بی اعتناء بود ولی با تشدید تضادهای جناحهای طبقات حاکم، روحانیت تقریباً "بدون استناد در برابر این طرح قرار گرفت. سبب این موضعگیری نسبتاً "یکپارچه فقط علائق ملی روحانیت بزرگ نبود. بنا بر وابستگی اقتصادی، ظاهراً "می‌بایست جناح معتبری از روحانیون که با بورژوازی کمپرادور و ملی وابستگی داشتند و خواستار اصلاحات ارضی و الغای فئودالیزم میشدند ولی الغای فئودالیزم فقط یک پدیده اقتصادی نبود و این تحول اقتصادی نتایج اجتماعی معینی بدنبال داشت که به زیان موقعیت قشر روحانی در جامعه تمام میشد. در فرهنگ بورژوازی کمپرادور مذهب در دستگاه مذهبی نقش بمراتب ضعیف‌تری از فرهنگ فئودالی دارد در حالیکه بورژوازی کمپرادور از مذهب برای تحمیل توده‌ها استفاده می‌کند معذالک با راه دادن به فرهنگ سرمایه داری خارجی و گسترش آموزش عمومی غیر مذهبی، موقعیت قشر روحانی را تضعیف می‌کند. از سوی دیگر با راه یافتن روابط سرمایه‌داری به روستاها و تحلیل رفتن قشر بورژوازی ملی و پیشه‌وران و کسبه در زیر فشار سیستم سرمایه‌داری وابسته زمینه‌های مادی حیثیت قشر مذهبی در جامعه به نحو چشمگیری تضعیف میشود. باین ترتیب روحانیت علیرغم تضادهای درونی خود در برابر رفرم موضع گرفت. از آغاز، اراضی تقسیم شده "غصبی" اعلام شد ولی دهقانان در برابر زمین و فتوای مذهبی زمین را ارج نهادند و این اولین ضربه به موقعیت روحانیت در

روستا بود. اصلاحات ارضی مسالهای نبود که روحانیت بتواند آشکار در برابر آن بایستد هنگامیکه رژیم جنبه‌های فرعی رفرفرم را مطرح کرد، دادن حق رای به زنان و مستمسک لازم را برای مخالفت و تحریک توده‌ها به روحانیت داد. در ماههای آخر سال ۴۱ مخالفت روحانیون جنبه همگانی بخود گرفت، کسبه، پیشه‌وران، قشرهای زحمتکش و محروم خرده بورژوازی و همچنین پرولتاریا بر ضد رژیم تهیج شد. در برخی نواحی روستایی و در حد ضعیف تری در میان کارگران احساسات مذهبی تحریک شده پوششی برای احساسات طبقه‌ای، رژیم. این انگیزه روحانیت در حفظ موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود بخصوص هنگامیکه توانست توده‌های شهری را بر انگیزد که تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیزم از نظر سیاسی حل شده و رژیم مواضع خود را برای حمله به خلق مستحکم میکرد. موقعیت جدید رژیم که در قدرت، تمرکز و دیکتاتوری دربار خلاصه میشد، خطر جدی‌تری برای قشر روحانی بشمار میرفت. روحانیت در گذشته یکبار چگونگی برخورد رژیم را با خود در موقعیت مشابهی (دهه دوم حکومت رضا خان) آزموده بود. در شرایط دیکتاتوری فردی، در فقدان یک جنبش انقلابی وسیع، رژیم رابطه یک جانبه‌ای به روحانیت تحمیل کرده، استقلال آن را سلب کرده بود. این بار خطر جدی‌تری بود زیرا از یکسو رژیم نسبت به سی سال قبل پیشرفت چشمگیری در قدرت و تمرکز کرده بود و از سوی دیگر روحانیت موقعیت خود را به نحو انکار ناپذیری از دست داده بود. رژیم دیکتاتوری پس از تقسیم اراضی موقوفه، پس از دست انداختن اداره اوقاف بر منابع مالی دستگاه مذهبی خواستار این است که روحانیت همچون یک سازمان اداری دولتی تحت کنترل رژیم قرار بگیرد، البته در سال ۴۲ هنوز نتایج دور دست اصلاحات در این موارد آشکار نشده بود ولی روحانیت از همان حرکات ابتدایی رژیم می‌توانست آینده خود را حدس زده نسبت به آن عکس‌العمل نشان دهد. باینصورت بود که درست هنگامی که جبهه ملی به مثابه نماینده سنتی بورژوازی ملی از صحنه خارج میشد و در شرایطی که پیشاهنگ طبقه کارگر فاقد حتی یک حالت نطفه‌ای

مطمئن بود، روحانیت با شعارهایی که از یکسو محتوای کهنه و قشری و از سوی دیگر محتوای ضد دیکتاتوری داشت بمیدان آمد. در این مرحله آن جناح از روحانیت که نماینده بورژوازی ملی و وابسته به این قشر و دیگر قشرهای در حال زوال خرده بورژوازی - بود، توانست با تکیه بر مبارزه با دیکتاتوری بیش از هر نیروی دیگر در برانگیختن مردم نقش بازی کند. در این مرحله روحانیت کم و بیش یکپارچگی خود را حفظ کرده بود و رقابتهای جنبه داخلی داشت لیکن بعداً "جناح مترقی روحانیت به شعار ضد دیکتاتوری، شعارهای ضد امپریالیستی را افزود و بموازات آن با سرکوب شدن جنبش مردم و تثبیت دیکتاتوری جناح مرتجع که در رهبری اکثریت بزرگ را تشکیل می داد، روش سازشکارانه ای در دفاع از حقوق و موقعیت خود را در برابر رژیم پیش گرفت.

حرکت نهضت آزادی که جناح مذهبی جبهه ملی بود، در به رسمیت شناساندن آیت الله خمینی و شهرت و محبوبیت ناگهانی خمینی در بین قشرهای مذهبی شهری و حرکت این جناح در سالهای بعد نشان می دهد که این جناح در سالهای بعد نشان می دهد که این جناح بمتابه بخشی از پیشاهنگ بورژوازی ملی و خرده بورژوازی عمل کرده است. این جناح از روحانیت در توده قشر روحانی - بسبب خصلت خرده بورژوازی این توده - زمینه مساعدی داشته و دارد. صرفنظر از این جناح، دستگاه مذهبی در برابر دیکتاتوری فردی و فشار روزافزون سیستم سرمایه داری وابسته محافظه کاران مقاومت کرده، کوشش می کند از هر نیروی مخالف رژیم حمایت کند. بدیهی است در این حرکت ضعیف، جناحهای مذهبی ملی بیشتر از دیگران مورد حمایت قرار می گیرند. معذالک این حمایت فقط تا آنجا می تواند ادامه یابد که جناحهای مرتجع روحانی از گسترش جنبش خلق و رشد کیفی آن نهراسیده و ضرورت آن را همچون خود رژیم وادار به سازش و مبارزه مشترک بر ضد انقلاب نکند - بنابراین در برابر دیکتاتوری جناحهای متضاد روحانیت بدرستی و قاطعیت قابل تشخیص

نیستند فقط نقطه جدایی از مردم و موضعگیری علیه انقلاب است که جناح کوچک مترقی که بخشی از پیشاهنگ نیروهای ملی بشمار میرود از اکثریت مرتجع که فقط در برابر دیکتاتوری بخاطر منافع قشری خود مبارزه می‌کند تفکیک خواهد شد. هـ- موقعیت امریکا در جریان اصلاحات :

قبلاً در رابطه با اصطلاحات ارضی به نقش امریکا در این جریان اشاره شده است معذالک در اینجا موقعیت امریکا را جمع‌بندی می‌کنیم. امریکا فشار خود را برای انجام اصلاحات ارضی و اداری در ایران مقارن با تهاجم منطقه‌ای خود در سال ۱۳۳۸ شروع کرد وامه‌ای اقتصادی و نظامی وسیله‌ای بود که به امریکا امکان وارد آوردن چنین فشاری را بطور مستقیم می‌داد. منافع امریکا در انجام رفرم بطور همه جانبه‌ای محرز بود و امریکا در امریکای لاتین نتایج اقتصادی و اجتماعی رفرم را شناخته بود. قطع کمک‌های امریکا به تشدید بحران اقتصادی کمک کرد ولی باعث عقب‌نشینی دستگاه حاکمه و پذیرفتن خواسته‌های امریکانند با رشد جریانهای داخلی و شدت یافتن تضادهای طبقه حاکم با گسترش نسبی مبارزات مردم، فشار امریکا توانست به نتیجه برسد. امریکا آشکارا از امینی و همکارانش جانب‌داری می‌کرد و از جبهه ملی دوم نیز بمثابة عامل درجه دوم کمک گرفت.

رهبران امریکا رسماً "خواستار اصلاحات در ایران بودند و پرداخت هر گونه وامی از جانب امریکا و منابع وابسته بآن را موکول به شروع اصلاحات کرده بودند. در دوره نخست‌وزیری امینی بارها مقامات دولتی و اقتصادی امریکا به ایران آمده و با دولت و دربار مذاکراتی انجام دادند. سرانجام با شروع اصلاحات ارضی در بهمن سال ۴۰، اولین قلم کمکهای امریکا بمنظور تامین سرمایه لازم برای صندوق شرکتهای تعاونی در روستاهای مشمول طرح پرداخت شد و خشنودی امریکا بصورت تیریکهای رسمی به حکومت ایران ابلاغ گردید. این رویدادها نقطه عطفی در رابطه رژیم با امپریالیسم امریکا بود که با سفر شاه به امریکا تکمیل شد. از آن پس امریکا موضع برتری را نسبت به انگلستان در

ایران اشغال کرد.

برخورد جناح امینی با فرمانده‌های نظامی که بخشی از مبارزه با جناح مخالف بود، درعین حال دارای محتوای دیگری نیز بود. امریکا در حالیکه طی یک دهه سازماندهی و تامین تسلیحات ارتش را بعهده داشت و تعداد مستشاران نظامی آن در ایران بیش از چند هزار تن بود، معذالک در فرماندهی عالی نیروهای نظامی حاکمیت نداشت و دربار در رابطه با انگلستان بر این بخش از رژیم مسلط بود. امینی تعقیب امرای متنفذ را به بهانه فساد و رشوه‌خواری آغاز کرد. این نظامیان که از یکسو نماینده فئودالها و از سوی دیگر نماینده بورژوازی بوروکرات بودند، مانع مهمی برسر برنامه‌های امینی محسوب می‌شدند تا آنجا که او را تهدید به کودتا و توطئه می‌کردند. امرای نظامی پس از آنکه با تعقیب دولت غیرنظامی و از دست دادن حیثیت خود روبرو شدند، فهمیدند که باد از جانب امریکا می‌وزد و دانستند که انگلستان و دربار نیز قادر به دفاع از آنها نیستند. حتی پس از تغییر جهت دادن دربار تعقیب نظامیان برای مدتی ادامه یافت ولی در این مرحله اکثریت قشرهای نظامی همراه بورژوازی بوروکرات غیرنظامی، برتری امریکا و زوال فئودالیزم را پذیرفتند و مبارزه خاتمه پذیرفت.

در برنامه اصلاحات که امریکا خواستار آن بود، اصلاحات ارضی مساله عمده بود و همه جناحها می‌دانستند که اصلاحات اداری فقط تا حدی انجام می‌گیرد که با نفوذ مستقیم فئودالها رابطه دارد بهمین دلیل مساله اصلاحات اداری چه در بخش نظامی و یا غیرنظامی — جدی تلقی نشد و بحال خود رها گردید. باین ترتیب یکی دیگر از نتایج رفرم برتری یافتن امریکا بر رقیب قدیم خود در ایران بود و این برتری در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی طی دهه پس از شروع رفرم آشکار شد. معذالک این برتری را نباید تسلط یک جانبه و مطلق در ایران تلقی کرد.

در برابر اراده و سیاست امریکا در اینجا از یکسو تمایلات دیگر امپریالیستها که مهمتر از همه انگلستان است و از سوی دیگر منافع و مصالح ویژه بورژوازی

کمپرادور و بطور اخص بورژوازی کمپرادور بوروکرات قرار دارد. این عوامل می‌تواند عدم هماهنگی‌های رژیم با تمایلات امریکا را در مواردی که تضادی بچشم می‌خورد توجیه کند. باین ترتیب در دوره پس از رفرم، امریکاهم‌ترین عامل خارجی در تعیین خط مشی دستگاه حاکمه ایران و عمده‌ترین امپریالیزم در ایران بشمار می‌رود.

آثار و نتایج رفرم در شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران
از آنجا که الغای روابط فئودالی مرحله جدیدی در رشد و تکامل سرمایه‌داری وابسته در ایران بشمار می‌رود و این برنامه همراه با تغییرات اقتصادی و اجتماعی دیگر موجب یک تحول در سیستم اجتماعی و اقتصادی مستقر در ایران شده است رفرم ارضی نتایج غیرمستقیم متعددی را باعث شده. در فصل آینده با تحلیل سیستم سرمایه‌داری وابسته که پس از این در کشور ما مستقر شده بنحو جامع‌تری این نتایج ترکیب یافته و غیرمستقیم را مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا فقط به جمع‌بندی نتایج مستقیم تر اصلاحات ارضی می‌پردازیم.

آثار رفرم در روستا و موقعیت طبقاتی دهقانان :

با الغای روابط فئودالی و حذف طبقه فئودال دهقانان وحدت طبقاتی خود را بمیزان زیادی از دست داده و به صورت اقشار دهقانان درآمدند. قبل از اصلاحات ارضی قریب ۳۰٪ اراضی زیر کشت بصورت خرده‌مالکی اداره می‌شدند. تقسیم اراضی خیل عظیمی از دهقانان را به جرگه خرده‌مالکان راند و در پایان اصلاحات ارضی، اکثریت قاطع دهقانان به قشر خرده‌مالک تعلق یافتند بطوریکه بیش از دومیلیون خانوار روستایی مشمول تعریف خرده‌مالک می‌شوند. این قشر عظیم خود به سه قشر کم زمین، میان سال، و مرفه تقسیم میشوند، برخی دهقانان میانه‌حال از نیروی کار دهقانان خوش‌نشین (بی‌زمین) درکنار سیستم تولید خانوادگی استفاده می‌کنند و دهقانان مرفه کسانی هستند که نیازی به کار

شخصی روی زمین خود ندارند و به اداره کشت می پردازند. دسته سوم دهقانان کم زمین هستند (کسانیکه زمینشان تکافوی تامین معاش خود و خانواده را نمی کند) معیشت خانواده آنها از کار برای دیگران (خواه روی زمین خرده مالکان بورژوازی، کشاورز و یا در امور ساختمانی و راهسازی) تامین میشود. جمعیت این قشر حدود ۱ میلیون خانوار است. علاوه بر این در حدود پانصد هزار خانوار ایلاتی کوچ نشین دامدار و نیمه کشاورز نیز جزء این قشر دهقانان قابل ذکر است. (عشایر ساکن جزء دو قشر دیگر بحساب آمده اند.)

استثمار فئودالی از روستا برجیده شد و قشرهای وسیع دهقانان در معرض استثمار بورژوازی کمپرادور قرار گرفته اند. استثمار بورژوازی کمپرادور بصورت عوارض و دریافت های دولتی عمل می کند. قشرهای دیگر بورژوازی کمپرادور بانهاء و طرق ممکن دهقانان را استثمار می کنند. داد و ستد با شهر، سلفخری نزول خواری غیر دولتی و بطور کلی هر گونه تماس اقتصادی بین دهقانان و بورژوازی یا خرده بورژوازی شهری دهقانان استثمار می شدند. باین ترتیب، تضادهای جدیدی جانشین تضاد عمده دهقانان با فئودال در روستا شده است ولی شیوه استثمار غیرمستقیم بورژوازی در مقایسه با استثمار شناخته شده فئودالی باعث پیچیدگی تضاد شده و با توجه به عقب ماندگی دهقانان درک تضاد برای آنها مشکل تر شده است و آنها می بینند صاحب زمین شده اند، (خرده مالکان جدید) و سایه ارباب از سرشان برداشته شده ولی همچنان محروم و گرسنه اند و بسبب الغای فئودالیزم و راه یافتن سرمایه داری به روستا و نفوذ فرهنگ شهری توقع و نیاز دهقانان افزایش یافته ولی درآمد آنها فاصله بعیدی با نیازهایشان پیدا کرده است.

سازمانهای اداری و سیستم کنترل رژیم خلاء سلطه فئودال و عوامل او رادر روستا بخوبی پر کرده و روستاها را تا حدود زیادی مانند شهرها زیرسلطه سیستم پلیسی قرار داده است. این موقعیت عمومی دهقانان پس از رفرم است.

اثر رفرم بر بورژوازی کمپرادور و اقتصاد وابسته :

الغای فئودالیزم راه رشد هر چه بیشتر سرمایه‌داری را گشود. پس از رفرم بورژوازی به رشد و تکامل کمی و کیفی نایل آمد و بورژوازی کمپرادور بسرعت روبه رشد گذاشت. بازار روستا بروی سرمایه گشوده شد. نیروی کار ارزان بیش از حد نیاز بورژوازی در اختیار او قرار گرفت، استثمار خارجی بصورت افزایش فوق‌العاده تولید صدور مواد خام و سرمایه‌گذاریهای خارجی ابعاد چندین برابر پیدا کرد. لازمه تحلیل این پدیده‌ها تحلیل همه‌جانبه سیستم چنین جامعه‌ایست.

اثر رفرم در دستگاه حاکمه:

تضاد فئودالها و کمپرادورها مهمترین تضاد درونی دستگاه حاکمه بود. با حل این تضادهای قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور، تضاد بورژوازی کوچک و تضادهای امپریالیستی در درون دستگاه حاکمه ادامه یافت.

معدالک از بین رفتن نفوذ فئودالها در دستگاه اداری و نظامی به یکپارچگی دستگاه حاکم کمک کرد. دستگاه حاکمه بر اثر این دگرگونی به قدرت عمل اقتصادی، اداری و نظامی بیسابقه‌ای دست یافت و حاکمیت مطلق بصورت دیکتاتوری فردی همراه با تحریک نسبی و کنترل همه جانبه، خصلتهای عمده رژیم شد. رشد اقتصادی و تمرکز اداری به رژیم امکان داد که در برابر عوامل حاکم دیگر از جمله در برابر فرمانروایی امپریالیستهای حامی و متحد خود از آزادی عمل بیشتری در اتخاذ سیاستهای داخلی و خارجی برخوردار گردد.

اثر رفرم بر نیروهای خلق و جنبش‌رهای بخش:

بر اثر حل تضاد با فئودالیزم و الغای یک سیستم کهنه، بحران اقتصادی برطرف شده و با رشد سرمایه‌داری وابسته به مسایل و مشکلات اقتصادی پاسخهای مناسب‌تری داده شد. سطح تولید بخصوص در بخش صنعتی بالا رفت و خواه‌ناخواه در زندگی توده‌ها برای یک دوره که مقارن با شکوفایی سیستم سرمایه‌داری وابسته است اثر مثبت گذاشت. بیکاران قبلی سر کار رفتند و شرایط کار بهتر شد، سطح

زندگی قشرهای خرده بورژوازی در شهرها افزایش یافت و همه اینها در بین این قشرها و حتی در بین طبقه کارگر نوعی خوشبینی مبهم بوجود آورد. این زمینه عینی، همراه با سرکوبی خشن جنبش و افزایش قدرت رژیم باعث شد که بین نیروهای پیشرو که در برابر دیکتاتوری بی سابقه رژیم قرار گرفته بودند و توده‌ها که در گنجی و بی جنبشی بسر می بردند اختلاف فاحشی در درجه حرکت، بصورت یک تضاد در درون اردوی خلق بوجود آید. جنبش که در دوره تنفس نسبی نتوانسته بود به نتایج لازم برسد، در حالیکه فشار رژیم افزایش می یافت و به راه جدیدی برای پایان دادن به قدرت حاکمه رژیم و بخاطر حل تضاد در درون جنبش‌رهایی بخش گام گذاشت.